

با عرض سلام

همه تصورات ما از حضور، اشتباه و ذهنی و وهم و خیال است. چرا مولانا این قدر بیت گفته؟ چرا در یک برنامه مثل گنج حضور، تعدادی زیادی دارند شبانه‌روزی کار می‌کنند و از خیلی چیزها گذشته‌اند؟

وقتی آدم با مولانا شروع به کار کردن می‌کند، مرتب و مرتب خودش را مورد ارزیابی و اندازه‌گیری قرار می‌دهد. گاهی فکر می‌کند، دارد فضاگشایی می‌کند، گاهی فکر می‌کند، دارد تمام آموزه‌های مولانا را اجرا می‌کند و بنابراین بقیه را هم راهنمایی می‌کند.

گاهی می‌بیند انرژی‌اش زیاد شده، دیگر مثل قبل بیمار نیست، بقیه هم به او می‌گویند: تو چقدر عوض شدی، چقدر منبع انرژی هستی، چقدر فعال شدی، بنابراین با خودش فکر می‌کند به نهایت کار رسیده.

گاهی آدم تصورات و حالت‌های عجیبی در درون خودش و در بدن خودش حس می‌کند و فکر می‌کند این همان حضور است.

گاهی خواب‌های عجیب و غریب می‌بیند، گاهی اتفاقات عجیب و غریب در بیرون و در ارتباط با مردم برایش می‌افتد، در نتیجه ممکن است فکرهای خیالی کند که من به حضور رسیدم و این برای من معنای خاصی دارد و حتماً خدا مرا به‌طور خاص برگزیده هست.

ما از مولانا یاد گرفتیم که تن ما مثل یک مسافرخانه است و هر لحظه یک پیغام جدید می‌گیریم. گاهی اوقات اتفاقات را با سبب‌سازی‌ها و دانش ذهنی خود تفسیر و تعبیر می‌کنیم و فکر می‌کنیم پیغام را گرفته‌ایم.

گاهی بیت مولانا را برای تقویت باورهای خود استفاده می‌کنیم و با برداشت‌های اشتباه، بیشتر به باورها می‌چسبیم.

همه این‌ها گفته شد که به این نتیجه برسیم که :

اولاً این راه، خیلی هم آسان نیست و نهایت ندارد.

دوماً این که ممکن است ذهن ما، راه‌های بسیار پیچیده و عجیب و غریب نشان دهد و ما فکر کنیم که داریم درست کار می‌کنیم و این همان حضور است.

اگر بخواهیم کل دانش مولانا را در یک جمله خلاصه کنیم، این است که آن چیزی که ذهن نشان می‌دهد، مهم نیست و زندگی ندارد.

در رأس مریضی ذهنی ما، همانیدگی‌ها هستند. منظور زندگی این است که ما این همانیدگی‌ها را شناسایی کنیم و از مرکزمان بیرون کنیم، تا مرکزمان خالی خالی شود.

بنابراین تمام این اتفاقات، بی‌مرادی‌ها، پیغام‌ها، همه برای این است که ما به منظورمان از زندگی عمل کنیم و این یک چیز عجیب و غریبی نیست، نباید به دنبال چیزها یا حالت‌های عجیب و غریب باشیم و منتظر آن‌ها باشیم.

این جاست که باز هم بحث قانون جبران پیش می‌آید، که لازم است زیاد زحمت کشید، با تمام تمرکز و انرژی. نیاز است که خودمان را بسنجیم که آیا من درست کار می‌کنم؟

این جاست که مهم است برنامه‌ها را به‌طور کامل و متعهدانه ببینیم.

شکل‌های برنامه بسیار کمک‌کننده هستند و از گمراه شدن جلوگیری می‌کنند.

مثلاً در مستطیل حقیقت وجودی انسان، ابتدا پذیرش داریم، بعد شادی بی‌سبب، بعد ذوق آفرینش.

این‌ها را آدم دقیقاً باید به همین صورت تجربه کند و خودش متوجه می‌شود.

با تشکر

فرشاد از خوزستان